

روز، رساله چاپ نشده؛ سپس از شماره ۲۱ نشر آن از سر گرفت شد. در شماره‌های ۲۴ تا ۲۸، نوشته به رویدادهای روسیه گریز زد. سرانجام انتشار رساله در شماره ۳۰ متوقف گشت. در آن روزها بحران سیاسی چنان شدت گرفته و نگاه‌ها چندان به درگیری دربار و مجلس دوخته شده بود که جایی برای مباحث نظری نمانده بود. سرانجام کودتای محمدعلی شاه به نخستین دوره روزنامه‌نگاری آزاد پایان بخشید. موراسرانیل مانند روزنامه‌های دیگر تعطیل شد و آن رساله ناتمام ماند.

نخستین پرستی که در مورد آن رشته گفتار به ذهن می‌آید، هویت نویسنده آن است. تقریباً همه کسانی که درباره رساله یاد شده سخن گفته‌اند، با قطعیت علی اکبر دهخدا را نویسنده‌اش دانسته‌اند. اما این امر چندان هم قطعی نیست؛ امضای ع. ا. د. (علی اکبر دهخدا) در شماره ۲۱ در پایان مقاله پدیدار گشت و از شماره ۲۴ به بعد ناپدید شد. بنابراین فقط در سه شماره روزنامه، نویسنده مقاله مشخص گردید. علت این امر روشن نیست. به نوشته سرور سرودی سرمقاله‌ها و مقاله‌های بی‌امضای روزنامه آنهایی بودند که به دربار و شاه حمله می‌کردند یا به مسائل حساس مذهبی می‌پرداختند شاید با این تدبیر می‌خواستند نویسندگان را از گزند مخالفان در امان دارند.^(۱۷) این توضیح را می‌توان تا حدودی پذیرفت. امضای نویسنده ز همان شماره روزنامه برداشته شد که رساله به رویدادهای روسیه پرداخته شاید دهخدا می‌خواست بدینی مقام‌های سفارت روسیه را برانگیزد؛ ولی نکته این است که در دو شماره آخر - پس از آنکه مطلب دوباره به مسائل ایران برگشت - مقاله همچنان بی‌امضا ماند. در این دو شماره شیایی نگارش نسبت به بخش‌های گذشته کاستی گرفت. در عوض، نگرش سیاسی نویسنده آشکارا تندتر از شماره‌های پیش شد. آیا نمی‌توان احتمال داد که بخشی از رساله را دهخدا نوشته و بخش دیگر را شخص یا اشخاص دیگری نوشته‌اند؟ بر پایه آگاهی کنونی نمی‌توان هویت نویسنده را به طور قطع برشناخت. در این نوشته سراسر آن رساله را به قلم دهخدا نمی‌دانیم؛ بلکه منسوب به وی تلقی می‌کنیم.

موضوع رساله

این نکته مشخص است که رساله، پیش از انتشار به صورت کامل تدویر نشده بود، بلکه رفته رفته نوشته می‌شد. به همین علت، نگاه پراکندگی مطلب در آن دیده می‌شود، یا مطلبی در شماره‌های مختلف روزنامه تکرار می‌شود، و گفتاری نسبتاً مفصل در بیانیه می‌آید که سیر منطقی نوشته را بر هم می‌زند. رساله را به لحاظ ساختار و موضوع می‌توان شامل چهار بخش دانست. بخش اول با چنین مقدمه‌ای آغاز می‌شود:

دسته ایرانیان حواریان اصلاحات هستند آرزو دارند که معارف کهنش را باند، فنون سخن گوید، صنعت و کارخانه‌ها توسعه یابند، امر حمل و نقل آسان شود، بهره‌کنش از روزی فرور گیرد. در مورد چگونگی اصلاحات نیز پيشه‌های گوناگونی می‌شود: فرستادن چند هزار دانشجو به خارج برای آموختن صنایع و مهن، ساختن راه آهن، آوردن مستشاران بیگانه به سازمان‌های اداری و

نظامی، سز سد اعزاز با آوردن آب شاهرود به قزوین، (۳) (۱:۱۷)

ما هیچ یکت از این چاره جویی ها به جایی نمی رسد. مائمی بزرگ راه پیشرفت و اصلاح را می بندد و آن نبودن سرمایه است. مقصود نویسنده از سرمایه، پشتوانه ملی است که بدون تأمین آن هر گام اصلاح گرانه به نیست می خورد. سرمایه نیز به اصلی فراهم نمی شود. ایرانیان یک بار خواستند بانک ملی ایجاد کنند و بدین ترتیب سرمایه ها را متمرکز سازند، اما قترهای توانگر - یعنی امارا و رجاله و تاجرباشی ها - به آن کار یاری نرساندند. سبب کسانی به خیال خود راه تأمین سرمایه بانک را نشان دادند، و یکت نفر فدایر سادولوح، پیشنهاد کرد که جواهرات سلطنتی را ببروشند و یکت وزیر با تدبیر خواهان استراض از بیگانگان شد. اما فروش جواهرات و آخرین اعتبار و سرمایه سلطنت، را بر باد می دهد و وام گیری، بفروختن آخرین حق استقلال ایران است. (۲:۱۷)

آنگاه نویسنده رساله، خود چاره کار را نشان می دهد که در توسعه، منبع ثروت درون جامعه نهفته است. وی می گوید که نخستین منبع ثروت هر کشور زمین، و مکتز است و از ترکیب این دو عامل، کشاورزی پدید می آید. بنابراین در جامعه ایران تولید ثروت بیش از هر چیز در مکتز گسترش کشاورزی است. (۱:۱۸) استقلال نویسنده تا اینجا چنین بوده است: ایران برای پیشرفت خود و انجام اصلاحات نیازمند سرمایه است و سرمایه تنها از راه گسترش کشاورزی گرد می آید. این چاره جویی را بسیاری از ایرانیان به آسانی می پذیرفتند. حتی مالکان و بازرگانان دلیلی برای مخالفت با آن نگرش نداشتند. در واقع، نگارنده با مقدمه ای کوتاه بر پایه استدلالی منطقی به نتیجه ای دلخواه همگان می رسد. اما خواهیم دید که وی در این محدوده باقی نمی ماند.

در خلال رساله، سه نوع مالکیت زمین در جامعه ایران مشخص می شود: دولتی، اربابی، و خرده مالکی. (۴) نویسنده، دو نوع شیوه تولید کشاورزی و نیز از یکدیگر جدا می سازد: فئودالیه و خرده مالکی (۱: ۳۰، ۱: ۱۸). به تشخیص او همه اربابان ایرانی حق مالکیت فئودالی بر زمین دارند. این امر که زمیندار از زمره اعیان و اشراف باشد یا از طبقه تجار یا خود دولت، در ماهیت نظام اقتصادی تغییری ایجاد نمی کند. او فئودالیسم ایران را دارای چنین ویژگی هایی می بیند که بزرگ مالکی شکل رایج زمینداری است. هر ارباب، از ده تا پانصد قریه و نسیبه در نسلک خویش دارد و به گردن پانصد الی صد هزار نمر طوق بندگی انداخته است. رعیت حق طلق و ملک خالص و در ردیف گاو و گوسفند و الاغ ارباب، است. ارباب می تواند هر بلایی به سر او بیاورد: حبس، تبعید، زدن، هجر، و در بعضی مواقع کشتن، (۱: ۱۸: ۲-۱).

در بُعد اقتصادی، رابطه ارباب - رعیت رابطه ای اشماری است. هیچ روزنامه یا کتاب با نویسنده زبردستی نمی تواند مظلومیت رعیت ایرانی را چنانکه هست شرح دهد. رعیت با تحمل همه گونه خفت قسمتی از گندمی را که خود کاشت است از ارباب پس می گیرد و حاصل یکسال زحمت خود و رنج فرزندان را به وی پیش فروش می کند (۲: ۱۸). ارباب مفت خور، طفیلی و جیره خور کارگران

خود می‌باشد (۱۹: ۱). تنها هدف او بهره‌کشی از بهیث است. او زندگی خود را به خوبی از زمین دایش تأمین می‌کند، اما سرسوزنی به فکر بهبود امر کشاورزی و پیشرفت فنون کشت و آبیاری نیست (۱۸: ۲). بن وضع، بزرگترین منبع ثروت کشور - یعنی کشاورزی - را ویران کرده است. قصاص ملی از تحرک بازممانده است و نیروی کار هرز می‌رود. رعیت انگیزه فعالیت اقتصادی ندارد. وینسند، زندگی رفت‌انگیز رعیت ایرانی را شرح می‌دهد؛ این تولیدکننده اصلی اقتصاد مملکت، بشر و نخسی را که باید بکاره، زیرامی‌داند که حاصل نمو آن نخم به او می‌رسد، بلکه تنها کار و زحمت آن بردوش او می‌فتد. بنابراین، سود امروز را در نظر می‌گیرد و تن به پستی و حقارت دزدی می‌دهد. نویسنده نتایج اقتصادی و اجتماعی روابط ارباب و رعیت را چنین می‌بیند: «وجود فقر و لاقه ناشی از عدم پیشرفت امر بلاحت، حصول بی‌اقتصادی در میان اهالی مملکت، و ظهور تبلی و کدلت در قسمت عمده افراد بک ملت. به کوثان‌ترین سخن، فقر عمومی و فساد اخلاقی مسری» (۱۸: ۲).

امامزینداران بزرگ تنها بر اقتصاد کشور مسلط نبودند، بلکه چیرگی سیاسی نیز داشتند و طایفه سلاکم را تشکیل می‌دادند؛ اما نویسنده چنان به این مطلب نمی‌پردازد. شاید چون مسائل اقتصادی محور رشته او است، آنگاه یا تا خود آنگاه، حوزه سیاسی را به حاشیه مقاله می‌راند. به علاوه، ساختار سیاسی جامعه در روزنامه‌ها - از جمله در صورت‌اسرائیل - زیر حلقه تبلی قرار داشت و شاید نویسنده نیازی به تکرار آن حرف‌ها نمی‌دید. با وجود این، او در دو جا حکومتمگران را معرفی می‌کند. یک جا چند تراز آنها را نام می‌برد: نایب‌السلطنه کامران میرزا، ظل‌السلطان، مین‌الدوله، فرمانفرما، امیربهار، و امین‌السلطان اتابک اعظم (۱۷: ۲).

اینها همان «امرا و رجال» بودند که چه پیش از برقراری مشروطیت، چه در عصر مشروطه چرخ‌های دستگاه حکومت را می‌گرداندند و همگی از نیولداران و زمینداران بزرگ کشور بودند. یک جا نیز به طاعت، بزرگان و توانگران را عضو انجمن‌های «خدمت» و «فتوت» معرفی می‌کند (۱۸: ۱). اولی را شازادگان، اشراف، دولت‌مردان برای دفاع از منافع خود ایجاد کرده بودند؛ دومی، به اعتقاد مشروطه‌خواهان، به سرانگشت دربار می‌چرخید.^(۵)

حاصل سخن رساله نویسی تا اینجا چنین است: نظام فئودالیته بر جامعه چیرگی دارد، و زمینداران بزرگ، مام امور اقتصاد و حکومت را در دست دارند. این نظام قرون وسطایی حاصلی سز عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی، فقر، و فساد اخلاق فقیر و غنی ندارد.

نویسنده مشروطه‌خواهان را نیز از گزشت قسم خود در امان نمی‌گذارد؛ «آن نوع پرستان رقیب القلب، ریشه دشواری‌های جامعه را نمی‌شناسند؛ آنان فقط به شهره می‌نگرند؛ در اینجا نیز نگران الزامات بهای نان، یا جزیی بی‌احترامی به آزادیخواهان هستند تا، آثار و بقایای دوره استبداد، را بیابند و رسوا کنند، معلوم نیست که اگر ایشان [اللا] دو ماه یک سیر اجتماعی در قراه و قصبات ایران بکنند، آن وقت چه خواهند کرد؟» (۱۸: ۱) به سخن دیگر، مشروطه‌خواهان نیز از مسائل «روستا» غافل

مانده‌اند. می‌توان نتیجه گرفت که به اعتقاد نویسنده نظام مشروطه نتوانست بود راه اصلاحات را بیابد بلکه به بن بست گرفتار آمده بود.

جامعاً ایران چگونه از آن بن بست می‌زهد؟ رساله نویسر می‌گوید که گام نخست برای تولید ثروت ملی و افزایش آن، توسعه نواد کشاورزی است. کشاورزی در صورتی توسعه می‌یابد که رعیت اطمینان کامل بیابد که از منافع دستخیز خود بهره‌مند می‌شود. چگونه می‌توان چنین اطمینانی به رعیت داد؟ سرانجام نویسنده پس از هفت مصلحه چنین‌ها حرف دل خود را می‌گوید: «بلا شکت تنها مالک بودن رعیت در آن قسمت زمین که زحمتش را برهنده کرده، بهترین علاج محسوب و آخرین دوی منحصر است» (۲: ۱۸۱). عواملی که برای رعیت، حق مالکیت بر زمین ایجاد می‌کنند عبارتند از: ضرورت اصلاح و احتیاجات ملکت، حقوق طبیعی انسان، و قوانین عادلانه اسلام (۱۸۱: ۳۰۱). با نظر نویسنده دربارهٔ عامل نخست آشنا شدیم. وی از عامل دوم - حقوق طبیعی انسان - چندان چیزی نمی‌گوید. روشن نیست که این مفهوم در اندیشهٔ او چگونه پرورده شده است. این فکر می‌توان گفت که حقوق طبیعی را عاملی می‌داند که به انسان‌های فرودست عدالت می‌بخشد و آنها را از حقارت می‌رهاند. (۱: ۱۹۹)

نویسنده بارها به عامل سوم - قوانین عادلانه اسلام - استناد می‌جوید. او از تاریخ مدینه می‌گیرد و می‌گوید که در دوران اولیه اسلام، رفتار با رعیت موافق قانون مزارعه بود و رعیت حسنگ و برادر از باب شمرده می‌شد (۳: ۱۶۸). به نظر او می‌گردد که مزارعه را از باب معاملات می‌داند. می‌گوید که شرط درستی معامله اختیار دو طرف مسئله می‌باشد و اجبار فرکندام آنها حائله را باطل می‌کند. رعایا حق مالکیت بر زمین دارند، اما از این حق خنوه می‌خورند. روزی که به این حق پی برورند و حکم محکم و الزام‌آور و لوگان توأماً را درک کرده، باید منتظر آموزش عمومی حقه، آفاق بود (۱: ۱۹۹). ارباب‌ها وقوع این آموزش را دور می‌نشانند، اما طفولانی منبسطی دارند که مگر شورش به سرعت برق و باد بعد از چند ماه در تمام گوره دههای ایران پخش خواهد شد. نمونه‌های نیز از طفولای دیده و از رویدادهای گیلان می‌آورد تا نشان دهد که خطر شورش روستاییان در همان لحظه تاریخی وجود دارد. خطایه رئیس آدم پرست‌های دیار آن روس^(۱) را هر کس در باب آبه ایران دیده باشد و انقلاب قراء و قصبات رشت را در این فواتر به آن ضمیمه نماید، سرمد که پایه این حرف‌ها بر خوانست و به زودی همهٔ این خیالات آدم آراکن در ایران و اولین مسلمات قانونی خواهد شد. (۲: ۱۹۹)

نویسنده به جنبش رعایای گیلان اشاره می‌کند که حدوداً از مهر ۱۳۲۵ آغاز شده بود. روستاییان گیلان مال الاجاره مالک را نمی‌پرداختند و ساتران و مأموران حکومت را به ده راه نمی‌دادند. در دشت نشا - ملکت اسیر الدوله - کار به تصرف زمین ربابی کشید. اهالی گرگانرود خانه‌های مالک بزرگ منطقه، از حق السلطه، را آتش زدند و اسواق و زمینش را تصاحب کردند. در سرانسر گیلان انجمنهای روستایی برپا شدند^(۲) جنبش رعایای گیلان زرفدترین و گسترده‌ترین حرکت روستایی

عصر مشروطه بود و برای کسانی چون رساله نویس صورسرافیل، طلیعة حنیس فراگیر از شمال به جنوب و از شرق تا مغرب کشور سروده می‌شد. (۱:۱۹)

نویسنده پس از اشاره به اینکه سایه شورش روستاییان بر سر کشور افتاده است، استدلال پیشین را از سر می‌گیرد و به ملاکان گوشزد می‌کند که خیرخواه کشور باشند: برای بسن راه انقلاب رعایا، برای جلوگیری از هرج و مرج، برای آبادی کشور از راه کشاورزی، و برای تسلط رعیت به کار و زحمت خود تنها چاره این است که رعایا در همان قسمتی که کشاورزی می‌کنند، مالکت زمین شوند (۲:۱۹). اما گفتن این حرف یک چیز است، عملی کردن آن جبر دیگری کدام از باب عادلای زمین خود را وای گذارد و کدام رعیتی می‌تواند آن را ببرد؟ هیچ کدام (۲:۱۹). البته یک راه حل قصبه این است که مجموع املاک اربابی مصادره شود. این کار نباید در سایر کشورهای مسکن باشد، ولی در ایران اقتضای موقتی ایجاد می‌کند. به علاوه، قوانین محکم اسلام نیز به این معنی به طور کلی اجازه نداده و محرومی صاحبان املاک را در وقتاً تصرف نمی‌کند (۲:۲۴). پس باید چاره‌ای اندیشید که آزادی رعیت و مالکیت او تضمین شود. رباب از حق مالکیت محروم نگردد، کشاورزی رونق گیرد، و راه برای تأسیس بانک ملی گشوده شود (۲:۱۱).

رساله نویسی چنین پیشنهاد می‌کند: بانک زراعی ملی به صورت کاملاً قانونی و با مدیریت خبرگان فن بانکداری تأسیس شود. زمینداران بکت دهم املاک خود را به این بانک بفروشند، بانک این املاک را به لسط بفزند و بهره‌آوردان را بخرید تسبیح را نیز بپردازد، آنگاه بانک، املاک خریداری شده را به بخش‌های کوچک تقسیم کند و به انساط سلاله به رعایای محلی بفروشد. ضامن و مسول پول از رعایا و تحویل آن به ارباب، اینها هستند: مجلس، امضای شاه، و مدیریت درست بانک. از این راه، زمین‌های کشاورزی آباد می‌شود، کشور اعتبار می‌یابد، رعیت از لید بندگی می‌رهد، و بانک به درآمد می‌رسد. دیگر می‌وان هرگونه اصلاح را آغاز کرد. بانک نیز به علت دوران (گردش) ثروت و اجازه قتل و انتقال دو بست میلیون (زمنان) ازانی معتر می‌شود و توانایی عمل خود را نشان می‌دهد (۲:۲۱).

در بخش دوم مقاله - از شماره ۲۶ - و زنامه تا نیه مقاله در شماره ۲۴ - نویسنده بر ثروت آفرینی کار و اهمیت کارگر در روند تولید اقتصادی، تأکید می‌ورزد. سپس به جامعه ایران می‌نگرد که در آن نیروی کار هلز می‌رود. زیرا وجود ماطله هر شاهزاده، تاجر، امیر و ارباب موجب می‌شود که «ریزگی مدنی ده، صد، یا صد الی هزار نفر دست‌های کارکن مملکت... به اسم پیشخدمت، آبدار، مهنر، جلودار، لراش، و مشتومال‌چی» معطل بماند (۲:۲۳-۲۳). بنابراین باز هم ساختار فئودالی جامعه است که از تحرک نیروی کار و ثروت آفرینی آن جلوگیری می‌کند و موجب عقب ماندگی اقتصادی می‌شود. نویسنده به این نتیجه می‌رسد که برای رعایت مملکت از فقر و فنا باید بر احترام کار افزود. اما می‌داند که این امر با نصیحت توانگران و تشویق تنگدستان میسر نمی‌شود. به اعتقاد او باید کارگر را

نظمن کرد که از دسترنج خود بهره خواهد گرفت. باید تا جایی که می‌توان از حقوق لرایی و منافع سرمایه‌داران و مالیات بی‌ظلم و ترتیب دولتی کاست و بر درآمد رعایا و کارگران افزود (۲۲، ۲۳). بدین ترتیب نویسنده که در بخش گذشته خواهان تقسیم زمین بین رعایا شده بود، در اینجا از توزیع درآمد منصفانه به سود فشرده‌ای تنگدست دفاع می‌کند. این معنی را در برداشت او از مفهوم توسعه نیز می‌بینیم. هدف اصلاحات را تنها پیشرفت کشور نمی‌داند و برای آن معنایی جز رفاه تولیدکنندگان و اکثریت افراد جامعه نمی‌شناسد. به نوشته او، با آمایش رعیت و کارگر در ایران پیش برود، ترقی این مملکت به شهادت حیر و تعجب و علم میسر نخواهد شد. مبنای اولین اعمال اصلاحات همان آمایش نسبت عمدهٔ اهلالی مملکت... می‌باشد (۲۲، ۲۳). بنابراین هدف برنامهٔ اصلاحات پیشرو شرایط مادی زندگی ایرانیان است. کشور تنها در صورتی پیشرفت می‌کند - یا به اصطلاح امروز توسعه می‌یابد - که رفاه عمومی و آمایش اکثریت افراد جامعه تأمین شود.

در بخش سوم - از نیمهٔ مقاله شمارهٔ ۲۴ تا پایان مقالهٔ شمارهٔ ۲۷ - نویسنده به رویدادهای روسیه می‌پردازد. چکیدهٔ مفید چند سایندهٔ دوما را می‌آورد، به مبارزهٔ آنها در داخل مجلس روسیه اشاره می‌کند، از تعطیل دوما سخن می‌گوید، لایحه‌ای را که دوستان سایندهٔ دوما می‌منحل شد، به طرفداری از اصول آزادی و لزوم تقسیم زمین بین دهقانان تنظیم کرده بودند و شماری از محاکمهٔ چند تن از آنان را می‌آورد. در شمارهٔ ۲۸، به جای دنبالهٔ رساله، ترجمهٔ مقاله‌ای از روزنامهٔ ترک زبان ارشد، نشر باکو چاپ شد. در این مقاله، پنج حزب سیاسی بزرگ روسیه معرفی می‌شوند و خلاصه‌ای از برنامه و اهداف‌های آنان ارائه می‌گردد. هرچند این متن به ظاهر مستقل است، ولی با گفتار پیشین در مورد مبارزهٔ ساینده‌گان دوما می‌رابط بسته احتمالاً نویسنده سعی جوست خوانندگان روزنامه را با تشکل‌های سیاسی کشور همسایه آشنا کند و نشان دهد که ساینده‌گان دوما بر پایهٔ برنامهٔ حزبی خود با حکومت مطلقهٔ تزاری به سبب رحمت بوده.

بخش چهارم رساله - در شماره‌های ۲۹ و ۳۰ صورت‌انگیزی - به مسائل ایران باز می‌گردد و موضوع بخش نخست را تکرار می‌کند. نویسنده به سه نوع خریدگی (شکلان) حقیقی یا فرضی پاسخ می‌دهد. در اینجا اشاره به مؤلفهٔ دوم و سوم می‌نگریم، سپس به مورد نخست توجه می‌کنیم. به نوشتهٔ او کسانی می‌گویند که در اروپا و آمریکا به علت حاصلخیزی زمین و فراوانی باران و وجود رودخانه‌های پر آب، کشاورزی سرمایه‌چندانی نمی‌خواهد. اما در ایران خشکک و بی‌آب، آریاب یک رشته قنات را با صرف مال و عمر خود ایجاد کرده است. رعیت نمی‌تواند شبکهٔ آبیاری را برکند، زیرا به تنهایی سرمایهٔ این کار را ندارد، حسن عضویت منافع، هم در انبساط که با رعایای دیگر به طور مشترک به چنین عملی می‌داند (۳۰، ۳۱). پاسخ نویسنده این است که دهقان می‌خواهد زنده بماند و زن و فرزندانش گرسنه نباشند، حال آنکه آریاب در پی تحمل و زندگانی برده است. همیشه ضعف و قوت و احتیاج، اصول و پایهٔ پیشکار و ترقی است، هرچه احتیاج بیشتر، در صورت مساعدت اسباب، قوت

عمل زیاده‌تر است» (۲:۳۰). برای اثبات این نظر، وی وضع زمین‌های دولتی را با زمین‌های خرد مالکان می‌ستجد: «بزرگترین مالک کشور دولت است. املاک دولتی را از دو فرسخ فاصله با خرابی و بی حاصلی و خشکی می‌شود شناخت. حال آنکه زمین خرده مالکان آباد و حاصلخیز است» (۲:۳۰). گروهی هم به فساد اخلاقی رعایا اشاره می‌کنند و می‌گویند روستاییان از تخمی که در حاصلش با ارباب شریکند، می‌زدند. چنگوه می‌شود ابد داشت که پس از توزیع زمین، آنان به آبادی و حاصلخیزی زمین بپردازند؟ رسالت‌نویس پاسخ می‌دهد که فساد اخلاقی، برخاسته از بی‌اعتدالی در توزیع ثروت است. در فساد اخلاق رعایا حرفی نیست. اما ارباب‌ها نیز به علت ثروت زیاد تنبل، تن‌پرور، و عیاشند و ثروت خود را در مجرای درست به کار نمی‌اندازند. ریشه این وضع را باید در مظلومیت و محرومیت رعایا و تسلط و اقتدار مالکان یافت. برای زدودن فساد اخلاق، چاره آن است که رعایا آسوده‌تر و سستی‌تر باشند (۲:۳۰).

حال به نخستین مورد خرده‌گیری باز می‌گردیم: برخی می‌گویند که در اروپا سألۀ ارضی رفته‌رفته پس از پانصد سال حل شده است. در ایران هم، بر همان روال باید ابتدا مسائل سیاسی و روحانی به نتیجه برسد، آنگاه برای معضل اجتماعی چاره اندیشید (۱:۲۹). نویسنده پاسخ می‌دهد که امور اجتماعی همین‌که کمتر از مسائل سیاسی و روحانی ندارند و تجربه جوامع اروپایی نشان می‌دهد که هر سه نوع اصلاحات را باید هم‌زمان با هم پیش برد. آنگاه نویسنده به نقد تمدن جدید اروپایی می‌پردازد تا بگوید که برخلاف نظر گروهی از تجدیدخواهان ایرانی، این تمدن نتوانسته جامعه‌ای مطلوب بیافریند. تمدن اروپایی بر پایه آزادی‌های سیاسی و ملایمت روحانی پیش رفته است؛ اما به همان درجه، قانون بر شمار سرمایه‌داران بزرگ و ملاکین عمده افزود و به سلطه و اقتدار اغیا و محرومی فقر کمک کرده است (۲:۱-۲۹). «قانون هزاران لایه عام‌المنفعه دارد، در عین حال تسلط اغیا، عبودیت قنرا، و اجتماع اموال هیت را در مراکز سببی محافظت کرده، آقایی بک قست و بندگی نسبت دیگر را اهدی می‌کند» (۲:۲۹).

این گفته تا حدودی گنگ است. نویسنده می‌خواهد بگوید که با وضع قانون نمی‌توان امید داشت که نابرابری اجتماعی از بین برود. قانون در جوامع جدید اروپایی پشتیبان نهاد مالکیت است و چون از آن پاسداری می‌کند، موجب تمرکز ثروت می‌شود و تفکیک جامعه را با فقیر و غنی تداوم می‌بخشد. البته قانون، مالکیت سرمایه‌داران کوچک را نیز تضمین می‌کند، ولی بازارهای مالی و اقتصادی وجود کمپانی‌ها و بانک‌ها موجب تمرکز سرمایه می‌شوند، سرمایه‌داران و ملاکین بزرگ رشد می‌کنند و بیک نفر می‌تواند هزاران قریه و مدها شهر، لکه بیک مملکت، را بخرد. قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی دوندوش هم پیش می‌روند. سرمایه‌داران بزرگ از چنان قدرتی برخوردارند که در تاریخ، مانند ندانسته است. نه ثروت تاریخ رم، نه ضحاک افسانه‌های ایران، و نه هیچ کشیش دوره‌های انگلیزیون به این قدر از تسلط سرمایه‌داران عصر حاضر اروپای تمدن، مالک، و به این درجه از

آدم کشی مقدر نبوده اند» (۲:۲۹).

این نقدی است بر نظام سرمایه داری که تمدن و فرهنگ بشر را پیش برده، اما در عین حال جامعه‌ای دوقطبی آفریده است. در یک سو تمرکز ثروت و قدرت سیاسی بی سابقه وجود دارد. در سوی دیگر تولیدکننده فقیر و محروم قرار می‌گیرد که کودکانش گرسنه، و همسر و بستگانش برهنه و بی سرپناهند و ناچار است که آزادی یک عمر را بدون هیچ پاداشی بفروشد. این وضع، حاصل فساد و خرابی تمام دنیا است (۲:۲۹). ولی پروردگارا، جهان را این چنین نیافریده است. او در جهان هستی نظم ایجاد کرده و انسان را با پیش‌بینی همه نیازهایش خلق کرده است. پس بی تردید برای همه نیازهای انسان اسباب لازم حاضر و آماده است» (۲:۲۹).

نویسنده از این استدلال نتیجه می‌گیرد که فقر پدیده‌ای است برخلاف اراده پروردگار. علت آنکه اکثریت جهانیان فقیرند، این است که اقلیت نیرومند از حدود اختیارات خود تخطی کرده، نظم راستین عالم را به هم زده است. پس طبیعی‌ترین کار این است که چنین وضعی را دگرگون کرد و طرحی نو در انداخت: «بلانک یک روز باید بازوهای قوی هیت - یعنی لوی منفرد افراد - به مساعدت یکدیگر این چرخ خارج از جاده را به محراری خود انداخته و گریبان طبیعت را از این پیش آمده‌های قسری برهاند» (۲:۲۹). ایرانیان کمی می‌توانند جامعه خود را به آن مسیر طبیعی برگردانند؟! نویسنده با قطعیت می‌گوید: «از همین دقیقه حاضر».

برای اثبات این نکته که جامعه ایران آمادگی پیدایش چنان راهی را ندارد رساله‌نویس مبحثی را می‌گشاید که در ایران آن زمان کاملاً نازکی داشت. به گفته او، ایرانیان نباید اصلاح امور اجتماعی را به حل مسائل سیاسی و روحانی خود موکول کنند. امروز در ایران هیچ سدی در راه دین‌داری اولین مقصود بزرگ دنیا و آخرین اصل اطمینان آزادی حقیقی بشر وجود ندارد. باید بدانیم که این کار شدنی است و سرانجام به صورت جبری در همه جوامع بشری تحقق می‌یابد. اما ایرانیان به دو دلیل آماده‌اند که زودتر از دیگران به سرمنزل مقصود برسند: نخست آنکه دین مقدس اسلام پیش از همه ادیان با اصول سوسیالیسم موافق است. دیگر آنکه سرمایه‌داران ایرانی اندکند. اگر امثال روچیلدها، شرگن‌ها، کارنجی‌ها پدیدار شوند و سرمایه‌های گزاف در مراکز معدود انباشت شود، دگرگونی به غایت صعب و نهایت دشواره خواهد بود (۲:۲۹). نویسنده بلا بر تأثیر اصول اسلامی در برقراری عدالت و مساوات تأکید می‌ورزد: «امروز تنها پیش کشیدن اصول فقیر پرست و مسکین دوست مذهب مقدس اسلام برای رفع هر نوع تسلط‌های تمولی‌حالی و سد هر قسم اقتدارهای مکتبی مستقبل کافی می‌باشد» (۲:۲۹).

شاید بتوان گفت که نویسنده به جان کلام خود رسیده است: ایرانیان باید به نظام فتوایی خود پایان بخشند، اما باید از دام سرمایه داری نیز بپرهیزند و به سوی سوسیالیسم پیش بروند. آنها چنین فرصت مناسبی دارند زیرا سرمایه داری در ایران پیشرفت چندانی نکرده و راه برای اجتناب از آن گشوده

است. اگر استدلال اخیر را با بخش نخست مقاله پنجم، تفاوتی آشکار بین آنها می‌بینیم؛ در ابتدای رساله که نویسنده می‌خواست راه پیشرفت کشور را نشان دهد، دشواری اصلی را بود سرمایه‌دانت و راه انباشت سرمایه را ایجاد بانک ملی شمرده و سرانجام به این نتیجه رسید که بانک ملی تنها به صورت بانک ارضی و از راه نقل و انتقال بخشی نابجز از زمین اربابان به رعایا تأسیس شود. هر چند وی بر بی‌نوایی روستاییان و لزوم بهبود وضع و بهره‌مند شدن آنها از حاصل زحمتان تأکید ورزید، ولی هدف را همانا پاشن راه پیشرفت کشور در چارچوب نظام موجود برشمرده. در بخش پایانی، سخنی دیگر به میان می‌آید. گفته می‌شود که تقسیم زمین بین رعایا اقدامی لازم برای جلوگیری از پیشرفت سرمایه‌داری و گداز نخست در راه برقراری سوسیالیسم است. بنابراین، محور بحث از توسعه اقتصادی، به جهش از سرمایه‌داری و ایجاد سوسیالیسم، چرخیده است. برای اینکه بدانیم نویسنده چه می‌گوید و بر پایه کدام اندیشه چنین می‌گوید، به دو موضوع می‌پردازیم: سوسیالیسم در روسیه و سوسیالیسم در ایران.

سوسیالیسم در روسیه

اندیشه سوسیالیستی هنگامی به روسیه سده نوزدهم راه گشود که هنوز مارکسیسم بر جنبش کارگری اروپا چیره شده بود. سوسیالیسم روسی در دهه ۷۰ سده نوزدهم به نام ناسارودنیکس (Narodniki) - یعنی مردمی - خوانده شد. این جنبش از چند مرحله فکری، سیاسی، و سازمانی گذشت و در اوایل سده بیست در حزب سوسیالیست‌های انقلابی، شکل نهایی خود را یافت. هدف اصلی نارودنیک‌ها برقراری عدالت اجتماعی و برابری اجتماعی بود. آنها نابزاری را بزرگترین شر جامعه می‌شناختند به دموکراسی پارلمانی و اندیشه‌های لیبرال اعتقاد نداشتند. می‌گفتند که توده مردم نیازمند خوراک و پوشاکند، امنیت جسمانی و رهایی از بیماری و جهل و فقر و نابرابری می‌خواهند. به اعتقاد آنها حق رأی و پارلمان و آداب جمهوری، برای انسان‌های لخت و گرسنه و نادان و وحشی، نه معنایی داشت و نه فایده‌ای. نخست باید انقلاب اجتماعی روی می‌داد، اصلاحات سیاسی لازم در پی آن می‌آمد.

مردم‌ها سرمایه‌داری را شر بزرگی می‌دانستند که کوهی از رنج و فلاکت به همراه می‌آورد. ولی گسترش سرمایه‌داری و پدید آمدن صنایع بزرگ و امور طبیعی و جبری نمی‌دانستند. اگر انقلابیون روسیه به انتظار آگاهی کامل مردم متسکن می‌ماندند، سرمایه‌داری در این کشور به سرعت رشد می‌کرد و طبقه حاکم پایه اجتماعی و اقتصادی نیرومندی، استوارتر از نظام کنونی، برای خویش می‌گذاشت. شاید در اروپا کار از کار گذشته بود. ولی در روسیه هنوز می‌شد با یک ضربه انقلابی جلوی رشد سرمایه‌داری را گرفت و رینه‌اش را خشکاند. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، کارگران اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند و می‌توانستند انقلاب را به سرانجام برسانند. ولی در

روسی نمی‌شد مگر مانند تا چنان اکثریتی پدید آید. این کشور می‌توانست بدون گذر از سرمایه‌داری، پایه‌های جامعهٔ سوسیالیستی را بریزد، زیرا از یک فرصت تاریخی استثنایی برخوردار بود. این فرصت را سوسیالیسم ناه شدهٔ میر (MIR) برایش فراهم می‌آورد. میر، مالکیت جمعی روستاییان را زمین بود. مردمی‌ها می‌گفتند که روسیه می‌تواند از مرحلهٔ سرمایه‌داری بپرهیزد و میر را به اتحادیه‌های تولیدی و اجتماعی کشاورزی خودمختار تبدیل کند. این شکل تعاون، نظام اجتماعی آزاد و دموکراتیک را در روسیه ایجاد می‌کرد و پایهٔ جامعهٔ سوسیالیستی نوین را می‌گذاشت. (۸)

مارکسیسم روسی در مبارزهٔ فکری با تارودنیک‌ها شکل گرفت و هیچ‌کس به اندازهٔ پلخانوف (Plekhanov) بر شکل‌گیری آن تأثیر نگذاشت. پلخانوف، مانند دیگر نظریه‌پردازان بزرگ بین‌الملل دوم^(۹) به حیرت‌انگیزی و تکمیل طبیعی حوامع بشری اعتقاد داشت. برای آنکه تفاوت ژرف این نظریه‌پردازان با تارودنیک‌ها را نشان دهیم، به نوشته‌های از کسانووسکی (Kasnovy) - یکی از رهبران برجستهٔ بین‌الملل دوم - اشاره می‌کنیم. او می‌گوید که انقلاب اجتماعی، وابسته به تحقق کافی شرایط اقتصادی و روحی است. شرایط روحی عبارت است از آگاهی، انضباط و توان سازمانی. این شرایط را نظام سرمایه‌داری می‌آفریند. به نوشتهٔ او: فقط در جایی که نظام سرمایه‌داری تولید به میزان بالایی از پیشرفت دست یافته باشد، شرایط اقتصادی به کمک نیروی مردم، اگر گویی مالکیت سرمایه‌داری ابزار تولید را به مالکیت اجتماعی مسکن می‌سازد.^(۱۰) در این معنیه، پیشرفت نیروهای تولیدی شوروی عینی انقلاب تلقی می‌شد. گذار از سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی (سوسیالیسم)، تنها امکان داشت که در مرحلهٔ خاصی از پیشرفت نیروهای تولیدی رخ دهد. بدون رسیدن به سرمایه‌داری صنعتی پیشرفت، نمی‌شد. برقراری سوسیالیسم سعی گفت.

پلخانوف بر پایهٔ همین اندیشه، سوسیال دموکراسی روسیه را بیان نهاد و مدعی آن مارکسیست‌های روسی را تربیت کرد. نوشته‌های اولیهٔ پلخانوف، و بعدها کسین - صرف مجاهد با تارودنیک‌ها شد. استدلال مارکسیست‌های روسی چنین بود: تا زمانی که سرمایه‌داری در روسیه به حد کافی رشد نکرده و طبقه کارگر را معنی را نگسترده است، امکان انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. در عین حال، هم پلخانوف و هم تین، کوشیدند تا به کمک آمار و ارقام نشان دهند که سرمایه‌داری در روسیه پیش می‌رود و آخرین سنگر نظام توداری - یعنی روستا - را بزود فتح می‌کند، جامعهٔ اشتراکی دهقانی در نتیجهٔ رشد سرمایه‌داری از هم می‌پاشد، اقتصاد بازرگانی روستا راه می‌یابد و مالکیت خصوصی جانشین مالکیت جمعی می‌شود. آنها می‌گفتند که دهقان جز مالکیت فردی چیزی نمی‌خواهد و نه تنها آن نیروی انقلابی آرمانی تارودنیک‌ها نیست، بلکه طبقاتی ارتجاعی است که - به قول مارکس - در دجلت روستا، غوطه می‌خورد.^(۱۱)

در سال ۱۹۰۴ که حزب سوسیال دموکرات روسیه به دو گروه بشلویچک (اکثریت) و شلویچک (اقلیت) تقسیم شد، آن دیدگاه تغییر چشلی نکرده. شلویچک‌ها هیچ‌گاه دهقانان را نیروی انقلابی

نداشتند.^(۱۲۱) آنان وظیفه انقلاب روسیه را روشن‌سنگ‌های فئودالیسم و استقرار نظام بورژوازی دموکراتیک تلقی کردند که می‌بایست روسیه را مدرنیزه کند.^(۱۲۲) لنین از منظر خاصی به سئواله ارضی در روسیه می‌نگریست. به استفاده از این سئواله یا از راه پروسه حل می‌شد، یا از راه آمریکا و به نتیجه می‌رسید. اگر راه نخست بیسوده می‌شد، اقتصاد ایران با تحول تکمیلی پیدا می‌کرد و به اقتصاد سرمایه‌داری تبدیل می‌شد، زمین‌داری بزرگ برقرار می‌ماند، رباان فئودالی به زمینداران سرمایه‌دار تبدیل می‌شدند و دهقانان به صورت کارگران کشاورز درمی‌آمدند. اگر حاکمان روسیه از راه دوم پیش می‌رفت، تولید دهقانی بر اقتصاد چیره می‌گشت، دهقانان به چند طبقه تجزیه می‌شدند، فئوئین از آنها به دهقان سرمایه‌دار تبدیل می‌شدند و از گسترش آنها سرمایه‌داری بر روسیه پیروی می‌یافت. اکثریت در ستائیان از زمین‌کننده می‌شدند و به صورت کارگران روسستانی و شهری در می‌آمدند.^(۱۲۳) لنین، مانند منتویک‌ها، معتقد بود که در وضع خاص روسیه تنها امکان داشت که انقلاب بورژوازی رخ دهد. اما وی برخلاف منتویک‌ها، که انقلاب بورژوازی را تنها به یک شکل - همانند انقلاب کبیر فرانسه - تصور می‌کردند، انقلاب روسیه را به یکی از دو صورت مملکت - بورژوازی، یا دهقانی - بورژوازی منس می‌دانست.^(۱۲۴)

کنگره چهارم حزب سوسیال دموکرات روسیه، در سال ۱۹۰۶ و در شهر استکهلم برگزار شد. در این کنگره منتویک‌ها اکثریت مطلق داشتند و کنگره در چند مورد - از جمله سئواله ارضی - طرح آنها را پذیرفت. برنده ارضی منتویک‌ها حاکمان مصادره زمین‌های بزرگ و سردن آنها به حکومت‌های مستقل محلی (شهرداری‌ها) بود. زمین منتویک در مورد سئواله ارضی نظری یکسان نداشتند. برخی از آنها - مانند استالین - طرفدار تقسیم زمین بین دهقانان بودند و لنین از وظیفه کردن زمین‌ها پشتیبانی می‌کرد.^(۱۲۵) نکته مهم این بود که هیچ یک از آن سه طرح، اگر به اجرا درمی‌آمدند، موجب نمی‌شدند که سرمایه‌داری از روستاهای روسیه رخت برسد. طراحان هر سه پیشنهاد معتقد بودند که اولاً، انقلاب روسیه حتماً باید از مرحله بورژوازی بگذرد و ثانیاً، طرح آنان چنان بود که به کسی فئودالیسم از روسیه و گسترش سرمایه‌داری در جلعه نماند.

اما مفاد نظری در جنبش سوسیالیستی روسیه چه ارتباطی با مسائل ایران داشتند و چگونه در روزنامه عبور اسرائیلی بازتاب می‌یافتند؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، به چگونگی ایجاد سازمان‌های سوسیالیستی در ایران نظر می‌افزاییم.

سوسیالیسم ایرانی

تقریباً همه مورخان که شکل‌گیری ابتدایی فعالیت سوسیالیستی در ایران را بررسی کرده‌اند، فرقا اجتماعیهون عامیهون را تنها سازمان سوسیالیستی ایرانیان در عصر مجلس اول شمرده‌اند. آنان زادگاه اجتماعیهون را در قفقاز می‌جویند و ریشه آن را به سازمان هشت پیوند می‌زنند.^(۱۲۶) سازمان هشت،

خودآزیده گروه مطالعه‌ای بود که چند روشنفکر قفقازی در باکو تشکیل داده بودند. آن گروه از سال ۱۹۰۴ به کار و تبلیغ سیاسی پرداخت و روزنامه هفت را منتشر کرد. روزنامه پس از انتشار شش شماره توقیف شد، اما نام خود را به آن گروه سیاسی بخشید. گروه هفت بر دامنه فعالیت خود افزود و اعضای جدید پذیرفت و به سازمانی سیاسی تبدیل شد.^(۱۸)

حدود ارتباط هفت با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه دقیقاً روشن نیست. چند تن از بنیانگذاران هفت، مانند استیف و آخوندوف، عضو حزب سوسیال دموکرات بودند، حال آنکه کسانی چون رسول‌زاده و حاجینکی وابستگی مشخصی به آن حزب نداشتند.^(۱۹) مقاله‌های روزنامه هفت کمتر از سایر روزنامه‌های چپ‌گرای قفقاز طین مارکسیستی داشت؛ آن روزنامه چندان بر نظام سرمایه‌داری تخریب نمی‌گرفت، و حمله آن متوجه دیوان‌سالاری تزاری و آن دسته از روحانیون سلطان بود که در برابر استبداد دولت روسیه سر تسلیم فرود می‌آوردند. همچنین روزنامه بر یوزوولی غرب‌زده منطقه و گروه روشنفکرانی می‌تاخت که زبان مادری و سنت‌هاشان را به فراموشی می‌سپردند.

سازمان هفت از بیان استقلال سازمانی و فکری برخوردار بود که در حزب سوسیال دموکرات روسیه مانند نهادهای اعلامیه کمیته باکوی این حزب نیز تأکید می‌درزید که گروه سوسیال دموکرات سلطان هفت با راهمایی حزب سوسیال دموکرات روسیه فعالیت می‌کند.^(۲۰) این سند تا حدودی مؤید استقلال سازمانی هفت بود. این سازمان هیچ‌گاه به حزبی متمرکز، منسجم، و با انضباط تبدیل نشد بلکه اتحادیه‌ای باقی ماند نسبتاً سست و متشکل از افرادی که تدریس بودند، اما بیش از آنکه در بنی ایدئولوژی خاصی باشند؛ مجلوب عمل سیاسی بودند.^(۲۱) در برنامه سیاسی هفت این موارد خواسته می‌شد: برقراری آزادی‌های فردی، بیان اجتماعات، عقیده و ایمان، مطبوعات، اختصاب، ۸ ساعت کار روزانه برای کارگران، انتخابات عمومی و مستقیم. در مورد سئواله ارضی برنامه چنین پیشنهاد می‌کرد: «مصادره تمام زمین‌های دولتی و همه زمین‌های متعلق به شراف و زمینداران بزرگ و دادن آن به کسانی که روی زمین کار می‌کنند».^(۲۲) *شان و مقامات روسی*

به ابتکار سازمان هفت در حدود ماه دسامبر ۱۹۰۵ / شوال ۱۳۲۳، فرقه اجتماعیهون عامیون ایرانیان در باکو تأسیس شد. هم‌هفت‌ها این مانند نریمانف و جاپاریدزه در پایه‌گذاری آن فرقه دست داشتند. هم ایرانی‌هایی که در باکو زندگی و کار می‌کردند، سپس شعبه‌های اجتماعیهون در شهرهای شمالی ایران دایر گشتند. یکی از شعبه‌های مهم اجتماعیهون در تهران تشکیل یافت. حسیندر عموافلسی در خاطرات تمام خود می‌گوید که وی این شعبه را در زمان انتخابات مجلس بکم تشکیل داد و دو سوره، یکی عمومی و دیگری خصوصی، به وجود آورد. اما به دنبال تأسیس مجلس و پیدایش اجتمعی ملی، حوزه عمومی از هم پاشید و تنها حوزه خصوصی برجا ماند. به ادعای او این حوزه با شعبه سلطان‌ها و ایرانی‌های خوب سوسیال دموکرات روسیه در قفقاز رابطه و همکاری داشت.^(۲۳)

این و شبه مسلمان‌ها و ایرانی‌ها احتمالاً همان سازمان هفت بود.

حیدرخان، در همان نوشته، ملک‌التکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ را عضو حوزه خصوصی معرفی می‌کند، اما از دیگر اعضای حوزه‌ی عمومی و خصوصی چیزی نمی‌گوید.^(۲۴) شاید بتوان این حلقه را با آگاهی برگرفته از منابع دیگر پر کرد. آگاهی نخست را مهدی ملک‌نژاده فراهم می‌کند. وی از گروهی مخفی به نام کمیته سزای انقلابی یاد می‌کند که شانزده تن از افراد تندرو عصر مجلس اول عضو آن بودند. نام میرزا جهانگیر خان شیوازی و میرزا علی‌اکبر دهخدا در بین آن شمرده تن می‌آید.^(۲۵) آگاهی دوم از تقی‌زاده است. و می‌پذیرد که چنان حوزه‌ای وجود داشت، اما نامش کمیته سزای انقلابی نبود و فعالیت مخفی نیز نداشت. وی نیز، میرزا جهانگیرخان و دهخدا را عضو آن حلقه می‌داند.^(۲۶) بر پایه این دو منبع برخی از مورخان نتیجه‌گیری کرده‌اند که کمیته سزای انقلابی همان حوزه عمومی اجتماعین تهران یا یکی از شعبه‌های این سازمان بود.^(۲۷) بدین ترتیب، مفویت سیرازجهانگیر خان و دهخدا در سازمان مخفی اجتماعین تهران تأیید می‌شود.

یکی از اسناد رجا مانده از فرقه اجتماعین عامیون نظامنامه و مراسمنامه‌ای است که در ماه شعبان ۱۳۲۵ در مشهد تصویب شد. مراسمنامه بر این نکته تأکید می‌کند که فرقه اجتماعین به نظام مشروطیت وفادار است. سایر مواد مراسمنامه شب برنامه هفت بود. با این تفاوت که آزادی عقیده و ایمان، که در برنامه هفت وجود داشت، از برنامه اجتماعین حذف شده بود. برنامه ارضی نیز به این صورت درآمد: دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکین که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده، بین اهالی و دهاتین تقسیم گردد.^(۲۸) بدین ترتیب، برنامه ارضی اجتماعین مشهد نسبت به برنامه هفت تعدیل شده بود. اجتماعین از مصادره زمین اشراف و ملاکان، و تقسیم آنها بین کشاورزان سخن نمی‌گفتند. آنها طرفدار مصادره زمین‌های سلطنتی و دولتی بودند، ولی در مورد زمین‌های اربابی نرسش نشان می‌دادند. مسلماً اجتماعین نمی‌خواستند؛ جمله به نهاد مالکیت زمین. قشرهای با نفوذ جامعه را برسانند و آنها را به دامن مخالفان مشروطه برانند.

برنامه ارضی اجتماعین شبیه فراوان به پیشنهاد رساله صوراسرافیل داشت. شاید اصولاً رساله به این منظور نگارش یافته بود که خوانندگان روزنامه را از برنامه مشهد اجتماعین آشنا سازد.^(۲۹) در عین حال، آن رساله راه حلی عملی‌تر از برنامه مشهد شان می‌داد. بر طبق برنامه اجتماعین، بانک موظف بود زمین مازاد بر احتیاج زمینداران را بخرد که مقدار و مساحت آن مشخص نبود. در صورتی که رساله پیشنهاد می‌کرد که یک‌دهم زمین‌های اربابی خریداری و تقسیم شود. اما با وجود شباهت ظاهری، بین هدف‌های اعلام شده برنامه مشهد و رساله صوراسرافیل تفاوت ماهوی وجود داشت. برای آنکه این تفاوت را نشان دهیم، اندیشه نهفته در رساله را می‌شکافیم.

سرچشمه فکری رساله سوراسرائیل

مقاله سوراسرائیل با گفتاری دربارهٔ چگونگی پیشرفت و اصلاحات کشور آغاز می‌شد. نویسنده مقاله انباشت سرمایه را شرط ضروری هرگونه اقدام اصلاحی شمرده و در وضع خاص ایران، راه عملی انباشت سرمایه را تقسیم زمین بین روستاییان دانست. سرانجام به این نتیجه رسید که مقصود از تقسیم زمین، تنها پیشروی به سوی اصلاحات نیست؛ هدف بزرگتر جهش از سرمایه‌داری و رسیدن به جامعه‌ای بر بنای عدالت طبیعی است؛ جامعه‌ای که در آن برابری اجتماعی افراد تحقق یابد. هرچند نویسنده این موضوع را آشکارا نمی‌گوید، اما روشن است که آرمان‌شهر وی چیزی جز جامعهٔ سوسیالیستی نیست. حال می‌توانیم بپرسیم که نویسنده تحت تأثیر کدام مکتب فکری چنین سخنانی می‌گفت؟ شرح کوتاهی که در شناخت سوسیالیسم روسی آمد، رسیدن به پاسخ را آسان می‌سازد. چنین به نظر می‌رسد که اندیشهٔ پرورده در رساله از سوسیال دموکراسی روسیه مایه نمی‌گرفت، بلکه ریشه در نارودنیسم داشت. موارد همخوانی رساله با نارودنیسم و تاسیگاری آن با سوسیال دموکراسی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

یکم. اندیشمندان نارودنیک با تحلیل اقتصادی و جامعه‌شناختی بیگانه نبودند و برای اثبات نظر خود از آمار و ارقام سود می‌بردند. ولی آنها مسائل جامعه را اساساً به دید اخلاقی می‌دیدند. برخلاف آنها، مارکسیست‌های روسی از پایگاه اخلاق‌گرایانه به نقد فئودالیسم یا سرمایه‌داری نمی‌پرداختند. استدلال اینان بر مضامینی چون «جبر اقتصادی» و «ضرورت تاریخی» استوار بود. رسالهٔ سوراسرائیل به مسائلی قانونی و تحول، جبری، استلزامی حجت یا قانون‌سندی اصلاحات نباید در نشان دهد. ولی نگرش آن به مسألهٔ توسعه، نیافتگی و راه توسعه، دیدگاه اخلاقی و انسان‌گرا بود. نویسنده رساله بر تیرگی زندگی رعایای ایران دل می‌سوزاند و می‌خواست آنها را از فقر و جهل و فساد اخلاقی برهاند.

دوم. سوسیال دموکراسی روسیه، چه لشوویک چه منشویک، سرمایه‌داری را تکامل یافته‌ترین مرحلهٔ تمدن بشر تا آن زمان می‌دانست. بلخانف و لنین بارها گفته بودند که آنچه جامعهٔ روسیه را رنج می‌دهد، پیشرفت سرمایه‌داری نیست، بلکه سخت‌جانی فئودالیسم و بقایای این نظام و آهنگ کند پیشروی سرمایه‌داری است. نارودنیسم سرمایه‌داری را به این چشم نمی‌دید، بلکه آن را رابندگی می‌دانست که دشواری‌ها و معیبت‌های فراوان برای جامعه به بار می‌آورد. رسالهٔ سوراسرائیل نیز نظام سرمایه‌داری را همین‌گونه می‌دید و سرمایه‌داران بزرگ را اهریمنانی هولناک‌تر از نرون و فسحاک و کشیشان عصر نفیث عقاید می‌شمرد.

سوم. حال که سرمایه‌داری چنین شتر بزرگی بود، باید از آن پرهریز می‌شد و جامعه از مرحلهٔ کنونی به سوسیالیسم می‌جهید. سوسیال دموکراسی چنین جهشی را حداقل به دو دلیل ناممکن می‌دانست:

تحت آنکه بدون رشد کافی بنیادهای سرمایه‌داری، پایه‌های مادی تحول سوسیالیستی ایجاد نرسد؛ دوم آنکه سرمایه‌داری در روسیه پیش می‌رفت و روز بروز بر پیچیدگی‌اش می‌افزود و امکان پرهیز از آن وجود نداشت. تارودنیسم از فرصت تاریخی سخن می‌گفت که نصیب روسیه شده بود تا آن چهار سال را انجام دهد. صوراسرائیل نیز همین را می‌گفت. ایران فرصتی تاریخی در اختیار داشت تا پیش از ظهور کامل سرمایه‌داری و تمرکز ثروت در دست چند سرمایه‌دار بزرگ، پیشروی آن را قطع کند. چهارم، در مکتب فکری تارودنیسم ابزار چهار جنبش تاریخی در جامعه روسیه موجود بود و از طریق مالکیت جمعی روسایی می‌شد به چنان هدلی رسید ولی نظیر آن نهاد اجتماعی در ایران وجود نداشت یا اگر وجود داشته، به گستردگی و تأثیر عمیق نبود. نویسنده رساله بر جستجوی یک عامل نیرومند اجتماعی بود که اهرم گذار از نظام فئودالی به نظامی عادلانه‌تر از سرمایه‌داری باشد. وی آن عامل را در احکام و آموزه‌های اسلام یافت، و به اصول فقیر پرست و مسکن دوستی اسلام توسل جست که، به گفته او، ملوی تمرکز سرمایه و پیچیدگی سرمایه‌داری بر جامعه را می‌توانست بگیرد. سرانجام نیز اعلام داشت که هیچ دینی مانند اسلام یا سوسیالیسم موافق نیست این سلفاً خواستن (قرائت) جدیدی از احکام دین اسلام بود. نویسنده این مطلب را می‌دانت و نوشت:

درهای جامعه واسطه پیش بران طایفه مسانی خود با - علت عدم حرکت کامل از حیوانات
به حالت انسانی می‌رسد مگر هم که به ما باشد، کارگران طایفه این مسیر در وجود ای زکات
و حس و احوال و صفات بیگانه‌ی خود را از مصلحت مومنان و مسولت می‌فرماند و با
روشنی آفتاب ظاهر می‌گردد و بر هیچ توبه، مثل روزگار که با مسائل قطعی ندیم اصول مسا
حالات بزرگ‌دلیه‌ی ما را می‌تواند خواهد بود. (۱۳۹۱)

البته این امکان هست که چون نویسنده الحاق فلسفه جامعه را می‌شناخت، عقاید خود را با ایمان دین آراست تا آماج حمله قرار نگیرد و بولشه‌لاریزم عادل سخن بگوید.^(۳۰) ولی این را هم می‌توان پذیرفت که او، مانند بسیاری از اعضای حزب، به آنچه می‌گفت اعتقاد داشت و بولشه‌لاریزم را امری شدی می‌دانست.

ژبشکا: علم انسانی و نظامات فکری

پسجم شناخت فاعلی حقوق انقلابی در جامعه، یکی از مسائل عمده‌ای بود که تارودنیسم را از سوسیال دموکراسی جدا می‌کرد. سوسیال دموکراسی‌ها کارگران صنعتی را عامل انقلاب و معیار جامعه سوسیالیستی می‌دانستند. تارودنیست‌ها آینده جامعه روسیه را در گرو دهقانان می‌دیدند. صوراسرائیل به جنبش روستاییان امید بسته بود که طایفه آن را در انقلاب قزاق و فضاوت رشت، آشکار می‌دید. نویسنده مقاله در انتظار زمانی بود که رعا یا به حقوق خود بین برسد و ناراضی‌شان را به صدای بلند فریاد بزنند و حقوق طبیعی خویش را با نوک پیل‌هایشان طلب کنند. (۲:۲۴)

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که رساله صوراسرائیل، تقریباً در همه موارد اساسی از تارودنیسم تأثیر پذیرفته بود و ارتباط فکری چندانی با سوسیال دموکراسی نشان نمی‌داد. برخی مورخان به تأثیر تارودنیسم بر روزنامه صوراسرائیل اشاره کرده‌اند.^(۳۱) در همین حال، گفته‌اند که آن

روزنامه بین‌گرایش‌های لیبرالی، نازدردنیک، و سوسیالیستی نوسان می‌کرد. اگر نامه سخن را به رساله صورت‌سازان ارسال محدود ما ریم، چنان نوسان نمی‌بینیم تقریباً از سراسر رساله اندیشه نازدردنیک می‌نرود. لذا اگر این فرض را بپذیریم، باید به چند پرسش پاسخ دهیم.

پتانسیل پست‌مدرن گشته شد، میرزا جهانگیرخان و دهخدا عضو فرقه اجتماعیون عامیون بودند، این فرقه را معمولاً وابسته به حزب سوسیال دموکرات روسیه می‌دانند، چگونه می‌توان پذیرفت که یک گروه سیاسی به سوسیال دموکراسی وابستگی سازمانی داشته باشد، اما تحت تأثیر فکری نازدردنیم باشد؟ در پاسخ، می‌توان گفت که وابستگی سازمانی اجتماعیون به حزب سوسیال دموکرات روسیه امر ثابت شده‌ای نیست. قبلاً به این مطلب اشاره شد که سازمان هفت را نیز با آنکه در قفقاز فعالیت می‌کرد، نمی‌توان تحت نفوذ کامل آن حزب دانست. احتمالاً اجتماعیون - بخصوص در ایران - حتی کمتر از هفت با حزب سوسیال دموکرات ارتباط داشتند. افزون بر این، اجتماعیون از یکپارچگی فکری برخوردار نبودند و رخنه اندیشه‌های سیاسی گوناگون، در نگاه معارض یکدیگر، بین آنها امری غیرطبیعی نبود. در ظرف چهار پنج سال فرقه اجتماعیون در ایران و قفقاز فرو پاشید و اعضای آن به گرایش‌های سیاسی و احزاب مختلف گرویدند که این امر شانه ترکیب نامسکون اجتماعی و فکری آنان بود.

اما شاید بتوان پاسخ درست را در دو نکته دیگر یافت: نخست آنکه، برای برخی از ایرانیان حزب سوسیالیست‌های انقلابی روسیه پدیده‌ای ناشناخته بود. این حزب تبلور اندیشه نازدردنیک در سده بیستم به شمار می‌رفت و گروهی ایرانی نیز عضو این حزب بودند. سوچی میرزا، یکی از بنیانگذاران فرقه اجتماعیون در باتوم را دارای چنین وابستگی حزبی دانستند.^{۱۳۲۱} دوم آنکه، گویا ایرانیان در قفقاز حزبی به تقلید از سوسیالیست‌های انقلابی نیز تشکیل داده بودند. سندی از دوره مشروطه در دست است که نام و مهم فرقه اجتماعیون انقلابیون مرمز راه وطن مجلس ایران، را بر خود دارد. این سند حاکی از آن بود که چند عضو فرقه اجتماعیون انقلابیون برای انجام مأموریتی مخفی از قفقاز به ایران می‌آمدند. به موجب سندی دیگر، فرقه اجتماعیون عامیون باکو به شعبه‌های خود دستور می‌داد که از آراشخاص نگهداری و پشتیبانی کنند.^{۱۳۲۲} سند نخست نشان می‌دهد که ایرانیان حزبی با نام اجتماعیون - انقلابیون در قفقاز داشتند. این نام برگردان سوسیالیست‌های انقلابی به فارسی بود. سند دوم به این حقیقت اشاره دارد که بین این حزب و اجتماعیون عامیون همکاری نزدیک وجود داشت. بیش از این مطلبی درباره اجتماعیون انقلابیون ایرانیان نمی‌دانیم.

پرسش دیگری را هم می‌توان پیش کشید. آیا نویسندگان رساله به طور مستقیم از اندیشه نازدردنیک تأثیر پذیرفته بودند، یا خود مستقلاً از مطالعه منابع سوسیالیستی و شایعیت جامعه ایران به چنان نتیجه رسیده بودند؟ در این مورد تنها بر پایه اسناد و مدارک معتبر می‌توان سخن گفت و چنین اسنادی در اختیارمان نیست. در صورتی که فرض نخست درست باشد، در پیچهای جدید بر

تاریخ احزاب مخفی عصر مشروطیت گشوده می‌شود. رای نمونه رشت فکری زورهای سیاسی آن زمان آشکار می‌گردد. آن رشت عملیات تروریستی معمولاً به اجنهایون عالیون نسبت داده می‌شود. حال اگر به این مطلب توجه کنیم که سوسیال - دموکراتها مخالف کشتن انفرادی حکومتمتگنان بودند، اما نارودنیکها ترور را شیوه‌ای کارآمد در مبارزه سیاسی می‌دانستند، طبیعی به نظر می‌رسد که در فرقه اجنهایون عالیون رگه‌هایی از نارودنیم بیابیم. بنابر این تشکیل گروه مخفی فداییان مسلح به سبب و اسلحه و سازماندهی «هفت مدهشه» و «جوقه ترور»^(۳۴) در ایران غیرطبیعی جلوه نمی‌کند.

اگر وجه دوم درست باشد، یعنی نویسنده یا نویسندگان صوراسرافیل بدون وابستگی فکری و سازمانی با نارودنیم آن رساله را تدوین کرده باشند، با ایرانیانی اندیشمند روبه‌رویم که در جنبجوی یافتن راه نجات جامعه از عقب‌ماندگی اقتصادی و فقر و جهل بودند و برای ایجاد جامعه‌ای مرفه و عدالت‌گستر مبارزه می‌کردند. آنها می‌کوشیدند چنان راهی را با استقلال رأی و بر پایه نیازها و توانایی‌های جامعه خود بیابند در این صورت می‌توان اندیشه سیاسی عصر مشروطه را در پرتوی جدید باز خواند و در آن دیگر باره تأمل کرد.

نتیجه‌گیری

رساله صوراسرافیل برنامه‌ای برای رهایی کشور از دشواری‌های رشت‌های ارائه می‌کرد. آن برنامه بر راه حل اقتصادی تأکید می‌ورزید. رساله بر این باور بود که مقوله‌های مشروطیت و آزادی را می‌شد به شهرها محدود ساخت و آنها را تنها در سطح سیاسی دید. تا زمانی که نهاد زمینداری بزرگ وجود داشت و گروهی کوچک بر جامعه چیره بودند و اکثریت مردم ضوق بندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها را به گردن داشتند، نمی‌شد از ثابودی استبداد و دست‌پایی به آزادی سخن گفت. مشروطه خواهان، به ویژه نمایندگان مجلس، باید به مسأله ارضی توجه می‌کردند. آنان برای زرقا بخشیدن به مشروطیت باید کمر به ثابودی نظام زمینداری می‌بستند. پیشنهاد رساله نویس هر حاتوار روستایی باید قطعه‌ای زمین دریافت می‌کرد؛ این پیشنهاد زمین عینی اقتصادی و اجتماعی داشت؛ چنانکه پیشتر اشاره شد، نویسنده دو نوع شیوه زمینداری را در جامعه ایران تشخیص می‌داد که زمینداری فئودالی و خرده مالکی بودند. بنابراین تقسیم زمین بین رعایا به معنی گسترش خرده مالکی در روستا و محدود کردن زمینداری بزرگ بود. اما بر سر این کار دو مانع بزرگ وجود داشت:

یکم. اگر به تربیی که رساله پیشنهاد می‌کرد زمین بین رعایا تقسیم می‌شد، نظام فئودالی رچیده نمی‌شد. زیرا نه‌دهم زمین‌های کشاورزی در دست بزرگ‌مالکان باقی می‌ماند، حتی نهاد بزرگ‌مالکی از جامعه رخت نمی‌ست، زیرا بسیاری از بازرگانان و سایر گروه‌های توانگر، زمیندار بودند و آن نهاد را حفظ می‌کردند. در بهترین حالت، زمینداری بزرگ سرمایه‌داری - به سرمداری ملاکان و بازرگانان - رفته‌رفته جای نظام کهن را می‌گرفت. برای پیشگیری از این دگرگویی، رساله پیشنهاد می‌کرد که

و دهقانان باری شوند و جلوی تمرکز زمین در دست گروه کوچکت مالکان بزرگ سد گردد. در این صورت خرده مالکی شکل رند می یافت وای چه تضمینی بوجود داشت که خرده مالکان به سرمایه داران روستا تبدیل نشوند؟ آیا می شد مطلق بود که آنها به رقابت با یکدیگر نمی خریدند زمین بیشتر نمی خریدند یا اظهار نمی کنند نیروی کار روستایی را اجیر نمی سازند، و به ایست سرمایه نمی پردازند؟ رساله نویسی در این زمینهها پاسخی ندارد. شاید تصور نمی کرد که اقتصاد خرده مالکان روستایی توان گذار به سرمایه داری را داشته باشد. یا آنکه بر آنگهی احتمالی رخا نکیه می زد که خود گملا می برد خوانان جهش از مرحله سرمایه داری است بنابراین طرح چنان پرسترهایی را بیوده می پنداشتند.

دوم، مجلس حق آتونی داشت که طرح های را مانند ایجاد بانک ارضی و تقسیم زمین بین رعایا - پیشنهاد و تصویب کند، اما این دولت بود که آن قوانین را اجرا می کرد. یعنی سرانجام کار به دست عوامل سیاسی - با قوه مجریه - میوه می شد. عامل سیاسی، با همان دولت موجود بود یا دولتی جدید با ترکیب متفاوت. در مورد نخست، می توان پرسید: چگونه دولتی که خود از مالکان بزرگ تشکیل یافته بود به تقسیم زمین می پرداخت؟ پس منطق حکم می کرد که دولتی بدون وابستگی کامل به نظام زمینداری بر سر کار بیاید. اما دشواری برخاست از پیشنهاد رساله همین جا پایان نمی گرفت، زیرا اگر دولت جدید از قشرهای وابسته به اقتصاد جدید - مانند تجار و روشنفکران و برخی دیوانان - تشکیل می یافت، تقسیم زمین را بر پایه روابط سرمایه داری انجام می داد. حتی آنکه صور اسرافیل هدفنا تقسیم زمین را جهش به سوسیالیسم می دانست.

پیشنهاد رساله نویسی تنها در صورتی عملی می شد که دولتی به راستی انقلابی بر روی کار می آمد. شاید بویسته همین وجه را در نظر داشت و به همین دلیل در میان ساله - رویدادهای روسیه پرداخت تا نشان دهد که حتی اگر نمایندگان انقلابی به مجلس راه یابد و قوانین انقلابی بگذرانند، تا زمانی که با دولتی ارتجاعی روبرو هستند، سیر کامیابی ندارند. بنابراین دیگر گویی بنیادین عامل سیاسی، برای انجام اصلاحات اقتصادی، ضروری بود. اما اگر رساله نویسی چنین نظری هم داشت، آن را بر کاغذ نیاورد. این درست که رساله تا نام مانده، اما اگر نویسنده فرست می یابد که آن را با پایان برساند، باز هم نمی توانست در ارضاع سیاسی آن روزگار آشکارا از لزوم سرنگونی حکومت موجود و برپایی دولتی انقلابی سخن بگوید.

بهر هم این کاسترهای نمی توان اهمیت رساله صورا اسرائیل را نادیده گرفت. تا آن زمان اندیشه پهلوان ایرانی مطلق بودند که استقرار حکومت قانون، پاسخ همه دشواری های بزرگ اجتماعی است. بسیاری از شروط خواهان - این مطلب بی نبرده بودند که دیگر گویی بنیادین در شرایط رندگی قشرهای فرودست لازمه دیگر گویی های سیاسی است.

رساله نویسی صورا اسرائیل راه جدیدی در اندیشه سیاسی ایرانیان گشود. وی نظام اجتماعی و

اقتصادی موجود را عادلانه‌تر و انبساطی نظام سرمایه‌داری را نیز دور از عدالت شروع و ولی تغییر بر سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته، با ستایش نظام پیش‌سرمایه‌داری همراه نموده بلکه از اعتقاد به ارزش‌های مدنی جدید مانند برابری، آزادی، و مردم‌سالاری برمی‌خاست که سرمایه‌داری غرب نتوانسته بود آنها را برآورده سازد. هم‌زمان دو راه این هدف‌ها در سال‌های آغازین سده بیستم، زیر تهدید مخالفانی نیرومند، راسی توان دستاوردها را در دست می‌گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی